

من میروم و تاریخ ایران قضاوت خواهد کرد که به روزگار این ملت چه آمده است

تقابل متقارن؛ «قوام» یا «مصدق»؟

مجید علیپور

عضو شورای سازمان معلمان گیلان

به رغم کوششهای نظری فراوان صورت گرفته در سالهای اخیر، هنوز هم عامه مردم به روایتی از تاریخ علاقه مند و دلبسته اند که از همان ابتدا، قهرمان و ضدقهرمان «قصه» مشخص و تکلیفشان روشن شده باشد. روایتی که در آن فهرست بلندی از شخصیت های خائن، مزدور و وابسته همواره در صدد و مشغول کارشکنی در امور معدود قهرمانان کاردان، دلسوز و مظلوم کشور هستند و با اعمال خیثانه شان مانع از پیشرفت و بهروزی هموطنان خود شده اند. روایتی تقلیل گرایانه، ساده انگارانه و دم دستی که کمترین خسارت آن، هرچه بیشتر دور شدن جامعه از پذیرش مسوولیت تاریخی خود در قبال به وجود آوردن وضعیت اکنون می شود. طبیعی است تا زمانی که به صورت جدی به بازخوانی انتقادی تاریخ معاصر پرداخته نشود، در بر همین پاشنه فعلی خواهد چرخید.

تقابل متقارن؛ «قوام» یا «مصدق»؟

«احمد قوام» (قوام السلطنه) از جمله شخصیت هایی است که کارنامه سیاسی اش در طی سالیانی طولانی از سوی جریان های مختلف، نقد و به بیانی بهتر «سیاه نمایی» شده است. هواداران پهلوی، از او چهره ای دشمن نظام پادشاهی و وابسته به شوروی ترسیم کردند! چپ ها او را سیاستمداری مرتجع، عامل امپریالیسم جهانی و پادوی آمریکایی ها برای نفوذ و تسلط بر ایران و سپس منطقه معرفی می کردند و گروه موسوم به «ملیون» بابت عرض اندامش در «مقابل مصدق» در اوج مبارزات برای ملی کردن صنعت نفت، وی را عنصر انگلستان برای به شکست کشاندن جنبش می دانستند. اما به راستی قوام که بود و بازخوانی نقش او در جریانات تاریخ معاصر به ویژه نهضت ملی کردن صنعت نفت به چه کار ایرانی امروز می آید؟

نام «قوام» با رویدادهای مهمی در تاریخ ایران پیوند خورده است که از آن میان، دو رویداد پایان دادن به غائله «پیشه‌وری» در آذربایجان و حوادث تیرماه ۱۳۳۰ مهم‌ترین آنهاست. اولی او را در جایگاه سیاستمداری بزرگ و کم‌مانند نشانده که هنر دیپلماسی را به بهترین وجه برای نجات کشور از اشغال و خطر تجزیه قریبالوقوع به کار گرفت و دومی چنان او را بدنام و بدعاقبت ساخت که سالهای پایانی عمر را در تنهایی و انزوا به سر برد و تا سالها بعد از آن هم آماج حملات، کنایه‌ها و توهینهای مخالفان از همه جناحها قرار گرفت. البته خودش امیدوار بود روزی کارنامه‌اش فارغ از زنده باد-مرده بادهای معمول، مورد ارزیابی دگرباره قرار گیرد و آیندگان بیش از پرداختن به شعارزدگی ناشی از کشیده شدن سیاست به کف خیابان، منصفانه به حوزه امکان‌ها و دستاوردهای سیاسی او بپردازند: «بالاخره روزی خواهد رسید که مردم بی‌غرضی در این مملکت اوراق تاریخ را ورق بزنند و از میان سطور آن، حقایق مربوط به زمان ما را بخوانند... من مبروم و تاریخ ایران قضاوت خواهد کرد که به روزگار این ملت چه آمده است.»

قوام دو بار در دوره احمدشاه و سه بار در دوره محمدرضاشاه به مقام نخست‌وزیری رسید و طرفه آنکه همواره حضورش در این منصب، کوتاه و در دورانی پرآشوب بود. وی از جمله سیاستمداران آگاه از مناسبات و توازن قوای داخلی و بین‌المللی بود که به صرافت دریافته بودند، کشور امکان و توانایی هماوردی و تنش‌آفرینی همزمان با دو قدرت حریص و پر قدرت زمان (روسیه و انگلستان) را ندارد و چاره را پیش کشیدن پای نیروی سومی می‌دانستند که علاوه بر تغییر در مناسبات و برهم زدن توازن میان قوای موجود، همانند آن دو، ایران را تنها به چشم «سرزمینی حائل» جهت جلوگیری از تصادم میان نیروهای خود نبینند.

در مقابل این نگرش، جریانی بود که «محمد مصدق» را می‌توان نماد و رهبر آن دانست. دسته‌ای از سیاستمداران و روزنامه‌نگاران که چاره را در مبارزات استقلال‌طلبانه و درپیش گرفتن سیاست‌هایی مثل «موازنه منفی» می‌دانستند. راهکاری که براساس آن بنا نبود بیش از آنچه در گذشته به ثمن بخش به روسیه و انگلستان واگذار شده بود، امتیاز جدیدی به آنها اعطا شود.

سیاست‌ورزی قوام و راه‌حلی که به استالین پیشنهاد کرد، در مدیریت بحران آذربایجان و پایان دادن به حمایت از حکومت خودخوانده «پیشه‌وری» مورد تحسین بسیاری از مورخان قرار گرفته است و این

مربوط به زمانی بود که وی برای بار چهارم و بازم در شرایطی به غایت بحرانی، منصب نخست‌وزیری را برعهده گرفته بود. وی در نخستین اقدام به بهبود روابط با شوروی پرداخت و با ارسال تلگراف دوستانه‌ای به استالین، ابراز تمایل کرد که برای حل مسائل میان دو کشور شخصا به مسکو مسافرت کند.

در پی چندین جلسه چانه‌زنی با استالین و سایر مقامات شوروی که اصرار زیادی بر حضور نیروهای خود در آذربایجان و حفظ نفوذشان در نواحی شمالی ایران داشتند، سرانجام استالین پذیرفت که نیروهایش خاک ایران را تخلیه کنند. پژوهشگران بر سر اینکه اولتیماتوم شفاهی رئیس‌جمهور وقت آمریکا (ترومن) بر تصمیم استالین برای خروج از ایران بیشتر تاثیر داشت یا سیاست‌ورزی قوام، اختلاف نظر دارند اما این نکته قابل تامل است که شوروی از هیچ یک از سرزمین‌های اشغال شده بعد از جنگ جهانی دوم خارج نشد مگر اینکه حکومتی دست‌نشانده را در آنجا بر سرکار آورد و اگر به یاد آوریم آمریکا و دولت‌های متحدش حاضر نشدند برای بیرون راندن شوروی از آلمان و اروپای شرقی، خطر جنگ با آن کشور را به جان بخرند، پذیرش این احتمال که برای خارج کردنشان از شمال ایران، به نیروهای نظامی متوسل می‌شدند بسیار دشوار به نظر می‌رسد.

به هر روی «استالین» مجاب شد که بهتر است از اشغال ایران دست بردارد اما برای آبرومندانه جلوه دادن این موضوع، بهتر دید امتیاز اقتصادی مهمی را به چنگ آورد. هنر دیپلماسی قوام در اینجا خود را نشان داد که توانست با فریب دادن استالین او را قانع کند، تا زمان اشغال بخشی از خاک کشور، امکان برگزاری انتخابات مجلس و تایید امتیاز مورد درخواست او وجود ندارد. از این رو لازم است نیروهای شوروی از ایران خارج شوند تا او انتخابات مجلس را برگزار کند و ضمناً تضمین داد اکثریت نمایندگان مجلس آینده، نیروهای وفادار به دولت او خواهند بود که در بررسی و تصویب «امتیاز نفت شمال» کارشکنی نخواهند کرد. در مجلس بعدی طرح قوام به دیوار سخت سیاست موازنه منفی دکتر مصدق برخورد کرد و شوروی این ماجرا را به رودست خوردن از قوام تعبیر کرد.

خارج کردن ارتش شوروی از ایران و در پی آن سرکوب حرکت جدایی‌طلبانه «حزب دموکرات» در آذربایجان، برای قوام اعتبار زیادی در فضای سیاسی آن روز ایران به وجود آورد و این چیزی نبود که به مذاق شاه جوان خوش آید. «محمدرضا شاه» همواره از قوام اعلام انزجار می‌کرد و از قدرت گرفتن او واهمه داشت. از این رو تمام

تلاشش را می‌کرد که تا حد ممکن او را از مناصب مهم قدرت و اثرگذاری بر فضای سیاسی کشور دور نگه دارد. در مقابل قوام نیز بنا داشت با کسب حمایت انگلستان و آمریکا، جای خود را در مناسبات جاری قدرت بیشتر باز کند. با این حال برآمدن چهره دولتمردی دیگر که به سرعت به قهرمان اول ایرانیان تبدیل می‌شد باعث شد تا این دو دشمن دیرین، بار دیگر به هم نزدیک شوند و شاه با بی‌میلی تمام دست یاری به سوی قوام دراز کند.

«مصدق» سیاستمدار سرسخت و سازش‌ناپذیری بود که نه تنها حاضر به دادن امتیاز بیشتری به انگلستان و شوروی نبود، بلکه با پی گرفتن طرح ملی کردن صنعت نفت، پایه‌های قدرت شاه را که مبتنی بر حمایت خارجی بود هم به شدت متزلزل می‌کرد. شاه در هراس از اوج گرفتن قدرت مصدق و قوام از ترس ناکام ماندن سیاست‌های رویاپردازانه مصدق و پیامدهایش، بار دیگر در برشی حساس از تاریخ معاصر ایران به یکدیگر رسیدند. مقطعی که «قوام» هرآنچه اندوخته بود تنها در پنج روز سراسر توفانی یکسره به باد رفت و وی را به‌صورت ناخواسته در مقابل شخصیت و راه مصدق قرار داد! تقابلی نابهنگام که برنده بی‌چون و چرای آن، دربار و شخص محمدرضا شاه بود.

اشتباه دیگر قوام در این مقطع انتشار بیانیه مشهور «کشتیان را سیاستی دیگر آمد» بود که تعابیر تند، گزنده و تهدیدهای آن سبب القای این مطلب می‌شد که قوام اصرار مصدق به دخالت دادن مردم در سرنوشت خود را «عوام‌فریبی» می‌داند و نسبت به حضور و نقش‌آفرینی مقامات مذهبی از جمله آیت‌الله کاشانی در وقایع خشمگین و نگران است. تهدید مردم به اینکه «دوره عصیان به سر آمده» و بعدها نقل این مطلب از او که اگر لازم شود «دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزانه صدها تبهکار از هر طبقه را به حکم بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی خواهم کرد» باعث شد تا نتایج فجایع انجام شده توسط نیروهای نظامی در ۳۰ تیر به پای او نوشته شود.

اشتباه دیگر او این بود که گمان کرد دربار و انگلستانی که تا دیروز تا آن اندازه نسبت به او بی‌اعتماد و بی‌اعتنا بودند، اکنون دچار چنان استیصالی شده‌اند که به ناچار اوضاع را به کف باکفایت او سپرده‌اند تا آنها را از بحران عبور دهد. غافل از آنکه در همان مدت اندک، شاه با افراد دیگری برای جانشینی او درحال مذاکره است و یکی از نفوذی‌های اصلی انگلستان در جبهه ملی (مظفر بقایی) در کار تغییر هدف اعتراضات از دربار و شخص محمدرضا شاه به سمت اوست. همو که بعد از برکناری قوام نیز صحنه‌گردان اصلی در مجلس برای

سیاه‌نمایی هرچه بیشتر چهره‌اش نزد مردم بود و تلاش داشت با گرفتن مصوبه مجلس اموال او را هم مصادره کند. موضوعی که تنها با جوانمردی و مقاومت شخص مصدق به نتیجه نرسید.

صرف نظر از سرنوشتی که چه «قوم» و چه «مصدق» دچارش شدند و نویسندگانی که هریک به فراخور گرایشهای فکری و سیاسی خود، از یکی «فرشته» و از آن دیگری «دیو» ساختند تا به گمان خود به نسلهای بعدی درس تاریخ بیاموزند؛ این نکته شایان توجه است که بهرغم برخی دستاوردهای قابل تحسین، نه سرسختی و سازشناپذیری مصدق مساله نفت و تجاوز بیگانه به استقلال و حقوق ملت ایران را حل کرد و نه سیاست اعطای امتیازات توسط قوام. با این حال نگارنده معتقد است عملگرایی و واقع بینی سیاسی قوام برخلاف آنچه تاکنون نمایانده شده الزاما مخالف سیاستورزی ایده آلیستی مصدق نبود بلکه با کمی دوراندیشی و همراهی، چه بسا هرکدام از این دو می توانست مکمل آن دیگری باشد تا ضمن کسب و حفظ امتیازات، احتمال شکست و به هدر رفتن فرصتها در بزنگاههای مهم تاریخی کاهش یابد. درسی که برای امروز و فردای ایرانیان بسیار به کار خواهد آمد.

□□□□□□ 1400 □□□ 30 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ : □□□□